




University of Tehran Press

De facto States and their Legal Status in International Law

Sattar Azizi¹ 

1. Prof. Department of Law, Faculty of Humanities, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran. Email: s.azizi@basu.ac.ir

Article Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> <p>Pages: 43-66</p> <p>Received: 2021/07/31</p> <p>Received in revised from: 2021/10/31</p> <p>Accepted: 2021/11/07</p> <p>Published online: 2023/04/19</p> <p>Keywords: <i>de facto states, secession, security council, Somaliland, Taiwan.</i></p>	<p>In the current international system, several entities both possess elements of the state and also effectively exercise sovereignty over a territory but have not been recognized by the international community as states. This article introduces these states and examines their legal status. The main questions of this article are: what are the specific examples of de facto states in the present international community? What are the reasons for the legitimacy of these entities from their own point of view? Why the international community has so far refused to accept and recognize them? The author hypothesizes that there are currently seven de facto states. The reason for the lack of recognition of many of these states is that their establishment is seen as violation of the rule against the use of force. In some cases, fears of the domino effect of separatism or political considerations about the important position of the mother state on the world stage have prevented recognition of these states. We will study this issue on the basis of analytical-descriptive method and using library resources.</p>
How To Cite	Azizi, Sattar (2023). De facto States and their Legal Status in International Law. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 53 (1), 43-66. DOI: https://doi.com/10.22059/jplsqt.2021.320946.2839
DOI	10.22059/jplsqt.2021.320946.2839
Publisher	University of Tehran Press. 



انتشارات دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات حقوق عمومی

شاپا الکترونیکی: ۸۱۳۹-۲۴۲۳

دوره: ۵۳، شماره: ۱

بهار ۱۴۰۲

Homepage: <http://jpls.ut.ac.ir>

دولت‌های خودخوانده و جایگاه قانونی آنها در حقوق بین‌الملل

ستار عزیزی[✉]

۱. استاد، گروه حقوق دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: s.azizi@basu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>صفحات: ۴۳-۶۶</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۹</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۸/۰۹</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۶</p> <p>تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۲/۰۱/۳۰</p> <p>کلیدواژه‌ها: تایوان، جدایی طلبی، دولت خودخوانده، سومالی‌لند، شورای امنیت.</p>	<p>در نظام بین‌المللی کنونی، چند واحد سیاسی وجود دارند که واجد عناصر تشکیل دهنده دولت بوده و به صورت موثر بر سرزمین مربوطه، اعمال حاکمیت می‌کنند، اما از سوی جامعه بین‌المللی شناسایی نشده‌اند. این مقاله به معرفی این دولت‌ها و جایگاه قانونی آنها می‌پردازد. پرسش اصلی این مقاله آن است که مصادیق خاص دولت‌های خودخوانده در جامعه حاضر بین‌المللی کدام‌ها هستند و نیز ادله و دلایل قانونی بودن این دولت‌ها از منظر خود آنها چیست و چرا جامعه بین‌المللی تاکنون از پذیرش و شناسایی آنها به‌عنوان جزئی از جامعه بین‌المللی دولت‌ها خودداری کرده است؟ فرضیه نویسنده آن است که در حال حاضر، هفت دولت خودخوانده در جامعه بین‌المللی وجود دارند. دلیل عدم شناسایی بسیاری از این دولت‌های خودخوانده آن است که تأسیس و تشکیل آنها مسبوق به نقض قاعده منع توسل به زور به ضرر دولت‌های مادر بوده است. در مواردی نیز هراس از دومینوی جدایی طلبی یا ملاحظات سیاسی مربوط به جایگاه مهم دولت مادر در عرصه جهانی، مانع شناسایی این دولت‌ها بوده است. در این مقاله به روش تحلیلی-توصیفی و از طریق تحقیقات کتابخانه‌ای و استفاده از منابع اینترنتی به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.</p>
استناد	عزیزی، ستار (۱۴۰۲). دولت‌های خودخوانده و جایگاه قانونی آنها در حقوق بین‌الملل. <i>مطالعات حقوق عمومی</i> ، ۵۳ (۱)، ۴۳-۶۶. DOI: https://doi.com/10.22059/jpls.ut.ac.ir
DOI	10.22059/jpls.ut.ac.ir.2021.320946.2839
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



مقدمه

حقوق بین‌الملل، نظامی است بر پایه اراده دولت‌ها و دولت‌ها کماکان بازیگران اصلی این نظام قلمداد می‌شوند. بی‌تردید دولت‌ها نقشی بی‌بدیل در هنجارسازی و توسعه قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل، ایفا می‌کنند. آن دسته از دولت‌هایی که موجودیت آنها در عرصه بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است، از مزایای بسیاری برخوردارند که از جمله این مزایا می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: امکان عضویت در سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های بین‌المللی، برخورداری از حق رأی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و دیگر نهادهایی که در آنها عضویت دارند، امکان عضویت در شورای امنیت، ایجاد حق انتخاب قضات دیوان، اعضای کمیسیون حقوق بین‌الملل، امکان مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای ترافیعی، امکان عضویت در دیوان بین‌المللی کیفری و تقاضای رسیدگی به وضعیت‌های ارجاع داده‌شده از سوی آن دولت، امکان عضویت در معاهدات بین‌المللی، امکان بهره‌مندی مقامات آن دولت از مصونیت در برابر محاکم کیفری دولت‌های خارجی و بهره‌مندی از مصونیت دولت و اموال آن در برابر دعوای مدنی مطروحه در محاکم دیگر کشورها.

در حال حاضر، ۲۰۲ دولت به صورت دوزوره یا دوفاکتو در عرصه بین‌المللی حضور دارند.^۱ از میان این دولت‌ها، ۱۹۳ دولت عضو سازمان ملل متحد هستند؛ دو دولت به‌عنوان عضو ناظر در سازمان حضور دارند و ۷ دولت خودخوانده نیز وجود دارد؛ حاکمیت ۱۹۵ دولت بدون بحث است. اما در خصوص موجودیت قانونی دولت‌های خودخوانده تردیدهای جدی وجود دارد. دولت‌های خودخوانده از جمله نهادهایی هستند که در عرصه بین‌المللی، حضور عملی دارند، اما به تأیید بیشتر دولت‌ها و نیز دیگر تابعان حقوق بین‌الملل نرسیده‌اند. با آنکه از حیات برخی از این واحدهای سیاسی، چند دهه گذشته است، اما این دولت‌ها قادر به انجام تکالیف و تعهدات خود در قبال شهروندان و ساکنان این سرزمین‌ها نیستند. برای مثال شهروندان بسیاری از این سرزمین‌ها امکان مسافرت به خارج از کشور با استفاده از پاسپورت‌های دولت متبوع خود را ندارند. حاکمان این دولت‌های خودخوانده نیز به سبب عدم عضویت در سازمان ملل متحد و اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، امکان استفاده از بسیاری از مزایای عضویت در آن سازمان را ندارند و نیز از شانس بهره‌مندی از مزایای عضویت در عهدنامه‌ها و معاهدات بین‌المللی محروم‌اند.

سؤال اصلی این مقاله آن است که مصادیق خاص دولت‌های خودخوانده در جامعه حاضر بین‌المللی کدام‌ها هستند و نیز ادله و دلایل قانونی بودن این دولت‌ها از منظر خود آنها چیست و چرا جامعه بین‌المللی تاکنون از پذیرش و شناسایی آنها به‌عنوان جزئی از جامعه بین‌المللی دولت‌ها خودداری کرده است؟

۱. البته در برخی سازمان‌های ورزشی مانند فیفا ۲۱۲ عضو دارند، اما برخی از اعضای این سازمان‌ها، سرزمین‌های غیرخودمختار یا وابسته به دولت‌ها مانند تاهیتی یا پلی‌نزی هستند که پذیرش آنها در فیفا به معنای برخورداری آنها از ویژگی دولت بودن نیست.

فرضیه نویسنده آن است که در حال حاضر، هفت دولت خودخوانده در جامعه بین‌المللی وجود دارند. این دولت‌های خودخوانده عبارت‌اند از: تایوان، جمهوری ترک قبرس شمالی، جمهوری ترانس‌نیستریا، جمهوری آرتساخ، اوستیای جنوبی، آبخازیا و سومالی‌لند. دلیل عدم شناسایی بسیاری از این دولت‌های خودخوانده آن است که تأسیس و تشکیل آنها مسبوق به نقض قاعده منع توسل به زور به ضرر دولت‌های مادر بوده است، از این‌رو شورای امنیت، از دولت‌های عضو سازمان ملل متحد خواسته است از شناسایی دولت خودخوانده، اجتناب ورزند. در مواردی نیز هراس از دومینوی جدایی‌طلبی یا ملاحظات سیاسی مربوط به جایگاه مهم دولت مادر در عرصه جهانی، مانع شناسایی این دولت‌ها بوده است که در بررسی هریک از مصادیق دولت‌های خودخوانده به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

در خصوص پیشینه پژوهش باید خاطرنشان کرد که مقالات و کتاب‌های اندکی با همین عنوان منتشر شده‌اند. در زبان انگلیسی، بارتمن و سربنیک، مجموعه مقالاتی را به قلم چندین نویسنده با عنوان «دولت‌های دوفاکتو: تلاش برای حاکمیت» در سال ۲۰۰۴ منتشر کردند که در این کتاب، هریک از نویسندگان، برخی از دولت‌های خودخوانده یا به تعبیر ایشان، دولت دوفاکتو را معرفی کردند که در این مقاله هم از برخی مقالات آن کتاب استفاده شده است. تفاوت این مقاله با کتاب مذکور معطوف به این واقعیت است که اولاً زمان تأسیس برخی از این دولت‌های خودخوانده، پس از انتشار کتاب مذکور بوده است. همچنین در این مقاله، آثار رأی مشورتی کوزوو و تحولات پانزده سال اخیر پس از انتشار کتاب مذکور بر این موضوع مهم بررسی نشده است.

همچنین کتابی به زبان فارسی با عنوان وضعیت حقوقی دولت‌های خودخوانده در حقوق بین‌الملل در سال ۱۳۹۴ به قلم آقای دکتر عبدالکریم شاحیدر توسط انتشارات مجد منتشر شده است. تفاوت مقاله حاضر با این کتاب در آن است که تعریف و مصادیق موردنظر آقای شاحیدر از دولت خودخوانده و مصادیق آن با مباحث مطرح‌شده در این کتاب، بسیار متفاوت است. نویسنده آن کتاب، چهار ویژگی و شاخص زیر را برای دولت‌های خودخوانده نام برده است: «فقدان استقلال و وابستگی برای موجودیت تداوم؛ ابهام در قلمرو سرزمینی؛ عدم ثبات داخلی و نقض گسترده حقوق بشر و بشردوستانه دیگر اقلیت‌ها و قومیت‌های موجود در دولت-کشور اصلی» (شاحیدر، ۱۳۹۴: ۵۸). این در حالی است که برخی از این دولت‌های خودخوانده مانند سومالی‌لند، از ثبات بیشتری حتی نسبت به دولت-کشور مادر (سومالی‌لند) برخوردارند و برای حفظ استقلال خود، به دولتی خارجی متکی نیستند. مضاف بر آنکه بسیاری از دولت‌های خودخوانده (بنابر تعریف نگارنده) به‌منظور در امان ماندن از نقض حقوق اقلیت‌ها در کشور مادر، از کشور اصلی جدا شده و غالباً این کشورهای خودخوانده به دولت‌های تک‌قومیتی تبدیل شده‌اند. نظر به این واقعیت که در حال حاضر، هفت دولت خودخوانده در جهان وجود دارد و با توجه به این حقیقت که هویت‌طلبی فزاینده‌ای در میان گروه‌های قومی در جهان به‌وجود آمده است، ممکن است به تعداد آنها نیز افزوده شود. بنابراین بررسی مصادیق

دولت‌های خودخوانده و جایگاه قانونی آنها در نظام حقوق بین‌الملل را یک ضرورت یافتیم و امیدوارم دیگر پژوهشگران حقوق بین‌الملل نیز در آینده به این موضوع از زاویه دید خود بپردازند.

۱. تعریف دولت خودخوانده و پیشینه موضوع دولت‌های خودخوانده در نظام حقوق بین‌الملل

معروف‌ترین سند بین‌المللی که حاوی بیان عناصر تشکیل‌دهنده دولت‌هاست، کنوانسیون مونته‌ویدئو ۱۹۳۳ در مورد حقوق و وظایف دولت‌هاست که در بیان شرایط دولت، چنین اشعار می‌دارد: «دولت به‌عنوان تابع حقوق بین‌الملل دارای شرایط ذیل است: الف) جمعیت دائمی، ب) سرزمین مشخص، ج) حکومت و د) اهلیت برای ورود رابطه با دیگر دولت‌ها». کنوانسیون مذکور اگرچه تنها میان ایالات متحده آمریکا و چند دولت دیگر در آن قاره منعقد شده است، تاکنون نیز لازم‌الاجرا باقی مانده و مورد استناد حقوقدانان و رویه قضایی قرار گرفته است (Crawford, 2010: 45).

فیتز‌موریس گزارشگر ویژه حقوق بین‌الملل در موضوع معاهدات، در تعریف دولت نوشته است: «دولت به معنای واحدی متشکل از مردم ساکن در سرزمین تعریف شده می‌باشد که در یک سیستم سازمان‌یافته حکومتی زندگی می‌کنند و از اهلیت ورود به روابط بین‌المللی که آنها را به‌عنوان یک واحد متعهد می‌سازد، خواه به‌صورت مستقیم یا از طریق دیگر دولت‌ها برخوردارند» (ILC Ybk 1956/II, 107). بنابراین دولت حاوی یک عنصر اجتماعی (اجتماع دائم و منظم گروهی از افراد بشر)، عنصری سرزمینی (سکونت ثابت در سرزمینی معین و مشخص)، عنصر حقوقی (برخورداری از استقلال و حاکمیت) و عنصری بین‌المللی (داشتن اهلیت برقراری روابط بین‌المللی) است.

نویسنده با ملاحظه آثار عملی عدم شناسایی برخی واحدهای سیاسی به‌عنوان دولت، این تعریف را از دولت خودخوانده ارائه می‌دهد: «دولت خودخوانده، به دولتی اطلاق می‌شود که با وجود دارا بودن عناصر تشکیل‌دهنده دولت یعنی سرزمین، جمعیت و حکومت، به جهت عدم شناسایی از سوی اکثریت دولت‌ها، قادر به برقراری روابط و اهلیت استیفای حقوق خویش و اتباعش در جامعه بین‌المللی نیست».

منظور نویسنده از فقدان اهلیت استیفا، به عدم امکان مراجعه به نهادهای قضایی از جمله دیوان بین‌المللی دادگستری، طرح شکایت در نهادهای سیاسی مانند شورای امنیت و یا عدم امکان حمایت دیپلماتیک از اتباع زیان‌دیده خود در دیگر دولت‌هاست. نگارنده هیچ قضاوت ارزشی در مورد مشروعیت سیاسی و اخلاقی این دولت‌ها ندارد و تنها به بررسی این واقعیت در عرصه روابط و حقوق بین‌الملل می‌پردازد که این واحدهای سیاسی به دلیل عدم شناسایی از سوی غالب دولت‌ها نمی‌توانند از مزایای دولت بودن که در مقدمه به آنها اشاره شد، برخوردار شوند و از اتباع خود در عرصه بین‌المللی حمایت کنند. به این ترتیب اشاره به نظریه‌های اعلامی و یا تأسیسی در مورد تشکیل دولت‌ها، عملاً در وضعیت

دولت‌های خودخوانده، تفاوتی ایجاد نمی‌کند. دولت‌های خودخوانده از منظر خود و معدود دولت‌هایی که آنها را شناسایی کرده‌اند، دولت، محسوب می‌شوند، اما به قضاوت دیگر دولت‌ها، به‌عنوان دولت به رسمیت شناخته نمی‌شوند. به‌نظر می‌رسد که رویه دولت‌ها در سده حاضر، عملاً از نظریه اعلامی در شناسایی دولت‌ها، استقبال نکرده و هر واحد سیاسی را تنها به صرف وجود عناصر تشکیل‌دهنده دولت، به عضویت جامعه بین‌المللی دولت‌ها نپذیرفته است. از سوی دیگر، نظریه تأسیسی نیز نمی‌تواند کاملاً به ما توضیح دهد که چرا برخی واحدهای سیاسی (مانند سومالی‌لند) بیش از سه دهه است که با وجود مخالفت قریب به اتفاق سایر دولت‌ها، عملاً بر گستره‌ای از جهان، حکمرانی می‌کنند و در نقشه واقعی قدرت سیاسی، حضور عملی دارند و حتی برخی دولت‌ها با آنها روابط غیررسمی اقتصادی برقرار کرده‌اند.

نویسنده با استفاده از عنوان «دولت خودخوانده»، به‌هیچ‌وجه بر آن نیست که جایگاه این واحدهای سیاسی را تخفیف دهد و به قضاوت ارزشی در مورد دلایل تاریخی و سیاسی تشکیل این دولت‌ها نمی‌پردازد. دسته‌واژه دولت خودخوانده، اگرچه در نگاه اول، منفی به‌نظر می‌رسد، تنها نظر به این واقعیت دارد که دیگر دولت‌ها (یا اکثریت غالب دولت‌ها) به آن واحد سیاسی، بسان دولت نمی‌نگرند و تنها خود آن واحد سیاسی است که عنوان «دولت بودن» را بر خود نهاده، اما عملاً به‌واسطه فقدان شناسایی، از مزایای دولت بودن در عرصه بین‌المللی محروم شده است.^۱

هدف از نگارش این مقاله، معرفی این واحدهای سیاسی و توضیح دلایل حقوقی و انگیزه‌های سیاسی سایر دولت‌ها در عدم شناسایی آنها به‌عنوان دولت است.

اولین نمونه تأسیس دولت‌های خودخوانده به تشکیل دولت مانچوکوئو مربوط می‌شود که پس از اشغال استان منچوری در چین در سال ۱۹۳۱ با حمایت ژاپن تأسیس شد. ایالات متحده آمریکا اولین کشوری بود که اعلام کرد تغییر وضعیت در منچوری را به رسمیت نمی‌شناسد. وزیر خارجه وقت آمریکا هنری استیمسون طی نامه‌های جداگانه به دولت‌های چین و ژاپن اعلام کرد که ایالات متحده قصد ندارد که هیچ‌گونه وضعیت مغایر با میثاق و تعهدات میثاق پاریس معروف به پیمان بریان کلوک را که در ۲۷ اوت ۱۹۲۸ منعقد شد و هر دو دولت چین و ژاپن عضو آن هستند، به رسمیت بشناسد (ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۸: ۱۶۲). در واقع، این اولین باری بود که سیاست توسل به زور برای کسب سرزمین و تشکیل دولت جدید در نظام حقوق بین‌الملل رد شد.

مجمع عمومی جامعه ملل پس از تشکیل کمیسیون ویژه منتخب برای بررسی حمله ژاپن به چین اعلام کرد

۱. به همین دلیل نویسنده از واژه «دولت دست‌نشانده» (puppet state) که واژه‌ای سیاسی در توصیف حکومت و دولت‌هایی است که با کمک دول خارجی تأسیس شده‌اند، خودداری کرده است تا از قضاوت ارزشی در این خصوص پرهیز کند. برای مثال مقامات قبرس از این واژه در توصیف جمهوری ترک قبرس شمالی استفاده می‌کنند، زیرا این دولت با کمک سربازان ترکیه، تأسیس شده است، اما مقامات این جمهوری، مداخله ترکیه را براساس معاهده ۱۹۶۰ و در راستای ایجاد تضمین در برابر مداخله یونان به نفع جامعه اکثریت یونانی‌تبار، دانسته و آن را عملیاتی مشروع جهت حفظ حقوق اقلیتی مظلوم در برابر اکثریتی سرکش تلقی کرده‌اند.

که تنها حاکمیت چین بر منچوری را به رسمیت می‌شناسد و در فوریه ۱۹۳۳ اعلام کرد که شناسایی دولت مانچوکوئو توسط ژاپن غیرقانونی است. ژاپن در واکنش به تصمیم جامعه ملل از آن سازمان خارج شد. گروهی از حقوقدانان معتقدند موجودیت‌هایی که در طول دوره اشغال و با نقض قواعد حقوق بین‌الملل، تأسیس می‌شوند، به لحاظ نداشتن استقلال ماهوی، اصولاً دولت محسوب نمی‌شوند (رنجریان و فرحزاد، ۱۳۹۴: ۲۶۲).

در سال ۱۹۳۹ و متعاقب شروع لشکرکشی ارتش آلمان نازی و اشغال چکسلواکی، جمهوری اسلواکی بر ضرر منافع چکسلواکی تأسیس شد. دولت خودخوانده کرواسی نیز در سال ۱۹۴۱ از یوگسلاوی جدا شد (Raic, 2002: 81). این دولت‌ها ابتدائاً توسط دولت‌های محور و به‌عنوان دولت اقماری آلمان شناسایی شدند (Fabry, 2010: 137)، اما پس از پایان جنگ دوم جهانی، دولت‌هایی که از سوی دول متحدین تشکیل شده بودند، مانند مانچوکوئو، اسلواکی و کرواسی از بین رفتند. در همین حال، اوضاع و احوال سیاسی به دولت‌های ایالات متحده و بریتانیا اجازه نداد تا الحاق جمهوری‌های بالتیک به اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۱ را به وضعیت پیشین برگردانند. هرچند، این دولت‌ها از شناسایی دوزوره این جمهوری به شوروی کماکان خودداری کردند. در حقیقت اعاده حاکمیت دولت‌های لیتوانی لتونی و استونی در ۱۹۹۱ مستقیماً با توجه به دکترین استیمسون توجیه شد (Fabry, 2010: 137).

در دوران معاصر نیز برخی دولت‌های خودخوانده در زمان فروپاشی یوگسلاوی سابق تأسیس شدند، به‌دلیل مخالفت جامعه بین‌المللی به‌سرعت از میان رفتند که از جمله می‌توان به جمهوری سربرسکا و جمهوری کراچینا اشاره کرد که به‌ترتیب توسط صرب‌های بوسنی و کرواسی تشکیل شدند (Weller, 1992: 594).

۲. مصادیق فعلی دولت‌های خودخوانده

هفت دولت در جامعه بین‌المللی وجود دارند که از سوی سایر دولت‌ها شناسایی نشده‌اند. اسامی این دولت‌های خودخوانده عبارت است از: تایوان، جمهوری ترک قبرس شمالی، جمهوری ترانس‌نیستریا، جمهوری آرتساخ (ناگورنو - قره‌باغ)، اوستیای جنوبی، آبخازیا و سومالی‌لند. این دولتهای خودخوانده تاکنون موفق به کسب شناسایی دولتها نشده‌اند.^۱ در واقع غیر از تایوان، دیگر دولت‌های خودخوانده نیز امکان حضور مستقل در مسابقات ملی ورزشی را ندارند.

۱. در این مقاله، دولت کوزوو به دلایل ذیل، در عداد دولت‌های خودخوانده قرار نگرفته است. درست است که کوزوو به‌دلیل مخالفت روسیه در شورای امنیت، تاکنون امکان عضویت در سازمان ملل متحد را نیافته، اما موفق شده است تا از سوی ۱۱۳ دولت شناسایی شود. همچنین در بیش از ده سازمان بین‌المللی از جمله صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، عضویت دارد (Conforti, 2016: 159)، بنابراین می‌تواند از مزایای دولت بودن در جامعه بین‌المللی و رابطه با بیش از صد دولت در جامعه بین‌المللی برخوردار شود. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در پاسخ به پرسش مشورتی مجمع عمومی، صدور بیانیه استقلال کوزوو را مغایر حقوق بین‌الملل ندانسته است. همچنین این مقاله قبل از شناسایی استقلال جمهوری‌های دوتنسک و لوهانسک نوشته شده بود، بنابراین به بررسی این دو جمهوری در این مقاله نپرداخته‌ایم.

در فاصله بین سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۹ در بخشی از سرزمین‌های متعلق به دولت‌های سوریه و عراق، گروهی از اسلام‌گرایان تندرو و جهادی، دولتی را با نام «دولت اسلامی عراق و شامات» با عنوان اختصاری داعش تأسیس کردند و خلیفه‌ای نیز برای ریاست آن دولت برگزیدند. این واحد سیاسی با ضرب سکه و اسکناس خود و همچنین اجرای احکام مبتنی بر شریعت، خود را دولتی اسلامی نامید که از سوی سایر دولت‌ها هرگز به رسمیت شناخته نشد (زمانی، ۱۳۹۴: ۱۱۵) و با آن به‌مثابه یک گروه تروریستی رفتار شد. نظر به این واقعیت که در حال حاضر، گروه مذکور به‌عنوان یک واحد سیاسی مضمحل شده و شکست خورده است، از این‌رو بررسی آن دیگر موضوعیتی ندارد.

در این مقاله، تنها دولت‌هایی معرفی شده‌اند که عزمشان را بر تأسیس دولت مستقل، جزم کرده‌اند و حاضر به قبول خودمختاری در چارچوب دولت‌های پیشین نیستند. در این بخش، وضعیت تاریخی، سیاسی جغرافیایی هفت دولت خودخوانده به‌صورت مختصر توضیح داده می‌شود.

۱.۲. تایوان

تایوان، بزرگ‌ترین جزیره چین است که ۳۶ هزار کیلومتر مربع دارد و از سرزمین اصلی چین، جدا افتاده است و در حال حاضر بیش از ۲۳ میلیون نفر در آن سرزمین، سکونت دارند. در سال ۱۸۹۵ این جزیره که «فرمز»^۱ نامیده می‌شد، طی معاهده «شیمونوسکی»^۲ به دولت توسعه‌طلب ژاپن واگذار شد.

در دوران جنگ دوم جهانی و به‌سبب دشمنی میان ژاپن و چین، حکومت چیان کای شک، به جمع کشورهای متفقین پیوست و بر همین اساس بود که متفقین طی اعلامیه قاهره مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۴۳ اعلام کردند که دولت ژاپن موظف است جزیره فرمز، منچوئوکو و دیگر مناطقی را که از چین با زور دریافت کرده است، به آن کشور بازگرداند (Chan, 2009: 459). بنابراین این جزیره تا پایان جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۵، در اختیار ژاپن قرار داشت و آن کشور رسماً طی معاهده صلح ۱۹۵۱ با متفقین (غیر از شوروی و چین) متعهد شد تا ادعایی نسبت به تایوان نداشته باشد.

متعاقب جنگ داخلی چین در سال ۱۹۴۹ میان ملی‌گراها و کمونیست‌ها، کومین‌تانگ (حزب ناسیونالیست چین)، حزب حاکم کشور ناچار شد تمامی سرزمین اصلی این کشور را به حزب کمونیست چین واگذار کند. به‌عبارت دیگر، دولت جمهوری چین به ریاست چیانگ کای‌شک، ناچار شد سرزمین اصلی چین را ترک کند و در جزیره تایوان مستقر شود و شهر تایپه را به‌عنوان پایتخت موقت دولت در تبعید این کشور برگزید و خود را همچنان دولت مشروع سرزمین اصلی چین می‌دانست. این در حالی است که از آن هنگام تاکنون دولت جمهوری خلق چین بر سرزمین اصلی حکومت می‌کند.

1. Formosa
2. Shimonoseki

دولت تایوان در سه دهه اول دوران جنگ سرد از سوی بسیاری از کشورهای غربی و سازمان ملل متحد، تنها حکومت مشروع چین شناخته می‌شد. این دولت از اعضای مؤسس سازمان ملل و تا سال ۱۹۷۱ عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد بود. در واقع، تا مدت‌های مدیدی، هر کدام از حکومت‌های حاکم بر چین و تایوان، خود را نماینده قانونی حکومت چین می‌دانستند.

متعاقب ایجاد رابطه سیاسی میان ایالات متحده آمریکا و چین در سال ۱۹۷۰ کرسی نمایندگی دولت چین در سازمان ملل متحد از تایوان گرفته شده و کرسی این کشور به دولت جمهوری خلق چین واگذار شد. در سال ۱۹۷۹ نیز ایالات متحده رسماً پذیرفت که جمهوری خلق چین تنها حکومت مشروع حاکم بر چین است. دولت حاکم بر جزیره تایوان نیز به تدریج به واقعیات موجود گردن نهاد و ادعای حاکمیت بر کل سرزمین چین را از دهه ۱۹۹۰ کنار گذاشت و خود را به‌عنوان دولت مستقل، معرفی کرد.

اما دولت چین کمونیست به‌شدت با این ادعای دولت تایوان مخالفت کرده و این جزیره را بخش جدایی‌ناپذیر کشور چین می‌داند و سایر دولت‌ها را تهدید کرده است که شناسایی تایوان به‌عنوان دولت مستقل، به مفهوم قطع روابط سیاسی با دولت چین است. همین مسئله سبب شده است تا بسیاری از دولت‌های جهان به شناسایی تایوان مبادرت نوزند. در حال حاضر (ژانویه ۲۰۲۱)، تنها ۱۵ دولت از میان دولت‌های عضو سازمان ملل متحد با دولت تایوان روابط رسمی و دیپلماتیک دارند.^۱ شایان ذکر است که دولت تایوان تصمیم گرفته بود که در ۱۹ ژوئن ۲۰۰۷ با برگزاری همه‌پرسی از مردم، با عنوان جمهوری چین، تقاضای عضویت در سازمان ملل متحد کند که با مخالفت جمهوری خلق چین و نیز ایالات متحده آمریکا روبه‌رو شد (Conforty & Forcarelli, 2016: 66).

۲.۲. جمهوری ترک قبرس شمالی

قبرس جزیره‌ای است که در شرق دریای مدیترانه قرار دارد. مساحت این جزیره ۹۲۵۱ کیلومتر مربع و جمعیت کل جزیره یک میلیون و صد هزار نفر است. مساحت قسمت شمالی جزیره ۳۳۵۵ کیلومتر مربع است و حدود ۳۳۰ هزار نفر در این منطقه زندگی می‌کنند.

با وقوع جنگ جهانی اول و طرفداری امپراتوری عثمانی از آلمان، انگلستان در سال ۱۹۱۴ قبرس را به تصرف خود درآورد. قبرس از این نظر برای انگلستان مهم بود که اجازه می‌داد کانال سوئز را کنترل کند، بنابراین از مستعمره‌های خود در هند و استرالیا، که دسترسی به آنها از طریق این کانال میسر بود، بهتر محافظت کند.

۱. ۹ کشور در آمریکای لاتین، آمریکای مرکزی و منطقه دریای کارائیب (شامل پاراگوئه، نیکاراگوئه، گواتمالا، هندوراس، هائیتی، بلیز، سنت وینسنت و گرنادین، سنت کیتس و نویس، سنت لویس)، ۴ کشور جزیره‌ای (تووالو، نانورو، جزایر مارشال و پالائو) و نیز دولت آفریقایی سوازیلند به‌همراه واتیکان که دارای مقام ناظر در ملل متحد است، روابط دیپلماتیک با تایوان دارند.

در سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ سلسله نشست‌هایی در زوریخ و لندن با حضور دولت‌های انگلستان، یونان و ترکیه برای تدوین فرمولی جهت تأمین حقوق جوامع یونانی و ترک ساکن در قبرس برگزار شد (Tozun, 2004: 166). در نتیجه این نشست‌ها، قانون اساسی برای قبرس تدوین و معاهده ضمانتی نیز منعقد شد.

معاهده ضمانت، قبرس و دولت‌های ضمانت‌گر (انگلستان، یونان و ترکیه) را متعهد می‌کرد که ترویج ایده «اتحاد جمهوری قبرس با کشوری دیگر یا تقسیم جزیره» را ممنوع کنند. طبق ماده ۴ این معاهده: «در صورت نقض مواد این معاهده، انگلستان، یونان و ترکیه تعهد می‌کنند که در مورد اقدامات لازم برای تضمین اجرای این معاهده با دیگر طرف‌ها مشورت کنند. در صورتی که اقدامات مشترک ممکن نباشد، هریک از سه قدرت ضمانت‌گر این حق را خواهد داشت که اقداماتی برای بازگرداندن امور به وضعیت شرح‌شده در این معاهده اتخاذ نماید».

مطابق قانون اساسی قبرس، سمت‌های دولتی میان یونانی‌تبارها و ترک‌تبارها تقسیم شد. رئیس‌جمهور قبرس می‌بایست یونانی‌تبار باشد و توسط یونانی‌تبارها انتخاب شود. معاون رئیس‌جمهور می‌بایست ترک‌تبار باشد و توسط ترک‌تبارها انتخاب شود. معاون رئیس‌جمهور نیز از حق وتو مصوبات مجلس در مورد مسائل مهم امنیتی، دفاعی و در امور سیاست خارجی دارا بود. همچنین هیأت وزراء، مجلس نمایندگان و دیگر پست‌های مدیریتی اداری می‌بایست به نسبت ۷ به ۳ تقسیم شود؛ یعنی از هر ده نماینده یا وزیر در کابینه، سه نفر باید از میان ترک‌ها انتخاب شوند، در حالی که جمعیت ترک‌های جزیره تنها ۲۰ درصد کل ساکنان آن را تشکیل می‌داد (Tozun, 2004: 166).

پس از تأسیس جمهوری قبرس در سال ۱۹۶۰ به‌زودی اختلافات میان دو جامعه بروز کرد. اولین اختلاف بر سر چگونگی اجرای نظام سهمیه‌بندی در امر استخدام در امور دولتی و مقامات اجرایی بالا گرفت. رهبران جامعه یونانی مدعی بودند که افراد دارای ویژگی‌های لازم برای پر کردن سهمیه ۳۰ درصدی در میان جامعه ترک‌تبار وجود ندارد، ادعایی که به‌شدت از سوی طرف مقابل رد شد (Tozun, 2004: 166). همچنین از سال ۱۹۶۳ تنش‌ها و درگیری‌های جدیدی میان دو گروه قومی آغاز شد. ترک‌های قبرس قبول کردند که سطح مطالبات خود را کاهش دهند. آنها پذیرفتند که سهمیه اختصاص یافته به آنها از ۳۰ درصد به ۲۰ درصد کاهش یابد، اما یونانی‌تبارها، ایده حکومت خودمختار را رد کردند و آن را ایجاد «دولتی در دولت» نامیدند و از قبول آن سر باز زدند.

تنش‌ها میان دو جامعه همچنان وجود داشت تا آنکه در سال ۱۹۷۴ دولت نظامی یونان علیه دولت اسقف اعظم ماکاریوس سوم کودتا کرد، با این هدف که قبرس با یونان متحد شود. در واقع، موضوع «انوسیس»^۱ یا اتحاد با یونان، یکی از اهداف مهم جامعه یونانی‌تبار بوده است (Tozun, 2004: 167). در واکنش به این رویداد،

ترکیه تصمیم به استفاده از حق تضمین خود تحت معاهده ضمانت گرفت. در این عملیات نظامی ۳۰۰۰۰ نظامی ترکیه وارد خاک قبرس شدند و یک سوم شمالی جزیره را تحت اشغال خود درآوردند. شورای امنیت با صدور قطعنامه ۳۵۳ از تمامی دولت‌ها خواست تا به حاکمیت، استقلال و تمامیت سرزمینی قبرس احترام بگذارند و خواهان خاتمه فوری مداخله نظامی خارجی ترکیه شد. در ۱۳ فوریه ۱۹۷۵ «ایالت فدراتیو ترک قبرس» در مناطق اشغالی از سوی نیروهای نظامی ترکیه، اعلام موجودیت کرد، اما رهبران یونانی تبار با این ایده نیز مخالفت کردند (Tozun, 2004: 168). در واکنش به سرسختی حکومت مرکزی، حکومت محلی ترک‌ها در ۱۵ نوامبر ۱۹۸۳ استقلال «جمهوری ترک قبرس شمالی» را در مناطق تحت اشغال نیروهای ترکیه اعلام کردند.

اعلام استقلال جمهوری ترک قبرس شمالی طی قطعنامه شماره ۵۴۱ مورخ ۱۸ نوامبر ۱۹۸۳ از سوی شورای امنیت محکوم شد و شورا از تمامی دولت‌ها درخواست کرد تا از شناسایی این دولت خودخوانده خودداری ورزند. امروز پس از گذشت بیش از سی سال از این اعلامیه استقلال، جزیره قبرس عملاً به دو قسمت شمالی (جمهوری ترک قبرس شمالی) و جنوبی (جمهوری قبرس) تقسیم شده است.

۳.۲. جمهوری ترانس‌نیستریا

سرزمین جمهوری خودخوانده «ترانس‌نیستریا»^۱ به صورت نواری باریک، سراسر شرق جمهوری مولداوی در همسایگی با کشور اوکراین را در برمی‌گیرد. بیشتر ساکنان این سرزمین به زبان روسی صحبت می‌کنند، هرچند اوکراینی‌زبانان و چند گروه قومی دیگر نیز در این منطقه زندگی می‌کنند. مساحت این نوار ۱۶۰۷ کیلومتر مربع است و ۴۷۰ هزار نفر در این نوار سکونت دارند.

تاریخ روابط روس‌ها با مردم اساساً رومانی‌زبان کشور مولداوی بسیار پیچیده است. پس از جنگ روسیه و ترکیه بین سال‌های ۱۸۰۶ تا ۱۸۱۲ مناطقی از سرزمین فعلی مولداوی بین «پروت»^۲ و رودخانه دنیستر که بعداً با نام «بسارابی»^۳ خوانده می‌شد، در سال ۱۸۱۲ طی عهدنامه بخارست به روسیه واگذار شد. هرچند در ابتدا به این منطقه در چارچوب روسیه تزاری خودمختاری اعطا شد، اما به تدریج سیاست روسی‌سازی در این منطقه نیز گسترش یافت (Roper, 2004: 103). پس از جنگ جهانی اول، منطقه بسارابی به رومانی واگذار شد.

در سال ۱۹۳۹ آلمان و اتحاد جماهیر شوروی، توافق معروفی موسوم به «مولوتف-رابین‌تروپ» (میان وزرای خارجه دو طرف) بستند که حاوی یک پروتکل سری بود. آلمان‌ها به شوروی امتیاز ویژه‌ای در بسارابی اعطا کردند

1. Transnistria
2. Prut
3. Bessarabia

و به روس‌ها برای بازپس‌گیری بسارابی چراغ سبز نشان دادند. با حمایت آلمان در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱ دولت شوروی به رومانی اولتیماتومی داد و خواهان واگذاری فوری مناطق بسارابی و اکوینا به شوروی شد و تا سوم ژوئیه کل این مناطق در اختیار شوروی قرار گرفت. هرچند ارتش رومانی موفق شد که این مناطق را در ۱۹۴۱ پس بگیرد، اما در سال ۱۹۴۴ ارتش سرخ دوباره مناطق مزبور را به تصرف خود درآورد (Roper, 2004: 104).

جمهوری مولداوی که زبان رسمی مردم آن، رومانیایی است، در زمان اتحاد جماهیر شوروی، یکی از جمهوری‌های پانزده‌گانه آن کشور محسوب می‌شد. نام رسمی این جمهوری در دوران اتحاد جماهیر شوروی، «مولداویا» بود، اما در حال حاضر، نام رسمی آن، «مولداوی» است. در دوران اتحاد شوروی، شش منطقه مجاور نیز به بسارابی اضافه شد، در نتیجه جمعیت روس‌زبان زیادی در این منطقه ایجاد شد. جمعیت روس‌زبان که در سال ۱۹۴۱ تنها ۶ درصد کل جمعیت آن منطقه را تشکیل می‌داد، در سال ۱۹۸۹ به ۱۳ درصد رسید (Roper, 2004: 105).

در دوران اتحاد جماهیر شوروی تلاش‌های زیادی برای تغییر فرهنگ مردم مولداوی انجام گرفت از جمله آنکه در نهادهای اداری و نیز دانشگاه‌ها از زبان روسی استفاده می‌شد. همچنین زبان مولداوی با الفبای سریلیک (به‌جای الفبای لاتین که در گذشته از آن استفاده می‌شود)، در مدارس ابتدایی آموزش داده شد. با وزش نسیم تغییرات در اتحاد شوروی، در اوت ۱۹۸۹ شورای عالی جمهوری مولداوی اعلام کرد که از این به بعد، در آموزش زبان مولداوی از الفبای لاتین استفاده می‌شود (Roper, 2004: 106).

تأکید ملی‌گرایان مولداوی بر استفاده انحصاری از زبان ملی و کنار گذاشتن زبان روسی سبب نگرانی روس‌زبانان ساکن در آن کشور شد. انتخابات مارس ۱۹۹۰ نیز بر نگرانی روس‌ها افزود، زیرا در اولین انتخابات آزاد پس از حاکمیت شوروی، دولتی در مولداوی تشکیل شد که نخست‌وزیر و تمامی وزرا تنها از میان مولداوی‌زبانان انتخاب شدند. مضاف بر آنکه رئیس مجلس نیز آشکارا از ضرورت الحاق مولداوی به رومانی صحبت می‌کرد. این مسئله به واگرایی منطقه ترانس‌نیستریا از باقی کشور دامن زد که اکثریت مردم ساکن در منطقه ترانس‌نیستریا را روس‌ها و اوکراینی‌ها تشکیل می‌دادند.

با اعلام استقلال و جدایی جمهوری مولداوی از اتحاد جماهیر شوروی در اوت ۱۹۹۱، منطقه ترانس‌نیستریا نیز در دوم سپتامبر ۱۹۹۱ خواهان جدایی از مولداوی شد. در سال ۱۹۹۲ دولت مرکزی با جدایی‌طلبان وارد جنگ شد. این جنگ با مداخله روسیه به نتیجه مطلوب دولت مرکزی منجر نشد و طرفین ناچار به اعلام آتش‌بس شدند (Roper, 2004: 109). در ژوئیه ۱۹۹۴ قانون اساسی جدیدی به تصویب رسید و به موجب اصل ۱۱۱ به منطقه ترانس‌نیستریا، خودمختاری ویژه اعطا شد. دولت مرکزی نیز سیاست رسمی کشور را از الحاق به رومانی به سیاست «یک ملت، دو کشور» تغییر داد و بر حفظ

استقلال مولداوی تأکید کرد.^۱ در همین سال، موافقت‌نامه‌ای با دولت روسیه منعقد کرد که به موجب آن، روسیه متعهد شد ظرف سه سال، نیروهای نظامی خود را از ترانس نیستریا خارج کند.^۲ با وجود تمامی تلاش‌های انجام‌گرفته از سال ۱۹۹۸ از جمله مذاکرات چهارجانبه میان دولت‌های روسیه، مولداوی، اوکراین و دولت خودخوانده ترانس نیستریا که بعداً شورای همکاری و امنیت اروپا نیز به جمع آنها پیوست، وضعیت دولت خودخوانده ترانس نیستریا، کماکان به شکل فعلی باقی مانده است و دولت مولداوی عملاً فاقد هر نوع کنترل و اعمال حاکمیت بر این منطقه است. مشکل اصلی طرفین آن است که مقامات ترانس نیستریا خواهان آن هستند که روابط میان دولت مرکزی و حکومت آن منطقه نه مبتنی بر قانون اساسی دولت مرکزی، بلکه مبتنی بر توافق دوجانبه و به موجب یک معاهده بین‌المللی باشد و به دنبال تأسیس نوعی کنفدراسیون هستند، درحالی‌که مولداوی حتی با تأسیس نظام فدرالیستی نیز مخالف است. به نظر می‌رسد حل معضل این دولت خودخوانده نیاز به انعطاف بیشتر طرفین برای رسیدن به راه‌حلی مرضی‌الطرفین باشد (Roper, 2004: 115).

۴.۲. جمهوری آرتساخ

منطقه ناگورنو-قره‌باغ که ارمنی‌ها از آن با عنوان جمهوری آرتساخ نام می‌برند، در دوران اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان یک منطقه خودمختار در چارچوب جمهوری آذربایجان قرار داشت، هرچند که بیشتر ساکنان آن را ارمنه تشکیل می‌دادند. مساحت این منطقه ۳۱۷۰ کیلومتر مربع است و ۱۵۰ هزار نفر جمعیت دارد. متعاقب فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اعلام استقلال جمهوری‌های تشکیل‌دهنده آن اتحادیه، جمهوری خودمختار آرتساخ ابتدا در دوم سپتامبر ۱۹۹۱ اعلام خودمختاری و سپس در ۱۰ دسامبر ۱۹۹۱ از جمهوری آذربایجان اعلام جدایی و استقلال کرد که با مخالفت آذربایجان روبه‌رو شد و جنگ و درگیری میان آن کشور با ارمنستان بالا گرفت که از ارمنی‌ها حمایت می‌کرد. متعاقب سه سال درگیری که با شکست آذربایجان به پایان رسید، طرفین با میانجی‌گری روسیه در بیشکک به توافق آتش‌بس دست یافتند، اما همچنان منطقه خودمختار آرتساخ و هفت ناحیه دیگر متعلق به جمهوری آذربایجان در اشغال نظامی نیروهای ارمنستان باقی ماند.

به نظر می‌رسد که دولت ارمنستان با اعاده حاکمیت آذربایجان بر هفت ناحیه اشغال‌شده مخالفتی ندارد و از اشغال آنها به‌عنوان کارتی بر سر میز مذاکره می‌خواهد استفاده کند. رئیس‌جمهور سابق ارمنستان سرکیسیان نیز چند سال قبل پیشنهاد داد تا در ازای باز پس دادن این نواحی به دولت

1. ILAȘCU AND OTHERS v. Moldova and Russia Judgment, 2004: para.326

2. Ibid, para.343

آذربایجان، آن کشور نیز استقلال آرتساخ (ناگورنو - قره‌باغ) را به رسمیت بشناسد که با مخالفت جمهوری آذربایجان روبه‌رو شد.

در سال ۲۰۲۰ بار دیگر جنگی چند هفته‌ای میان دو کشور ارمنستان و آذربایجان در گرفت که با پیروزی آذربایجان به پایان رسید. نیروهای نظامی آذربایجان موفق شدند تا بسیاری از مناطق اشغال شده در اوایل دهه ۱۹۹۰ را از ارمنستان بازپس گیرند. با میانجی‌گری روسیه، توافقی در ۹ نوامبر ۲۰۲۰ میان دو کشور به امضا رسید، اما در این توافق آتش‌بس، به موضوع تعیین وضعیت نهایی جمهوری خودخوانده آرتساخ، هیچ‌گونه اشاره‌ای نشده است و به نظر می‌رسد که کماکان آن جمهوری خودخوانده به حیات دوفاکتوی خود ادامه می‌دهد.

۵.۲. جمهوری آبخازیا

آبخازیا^۱ با مساحت ۳۲۵۶ کیلومتر مربع در منتهی‌الیه غربی گرجستان واقع است و نزدیک به ۲۱۶۰۰۰ نفر جمعیت دارد. در نوامبر ۱۹۱۷ مجلس محلی آبخاز با استفاده از فرصت ناشی از انقلاب اکتبر روسیه، خواهان بهره‌مندی مردم این منطقه از حق تعیین سرنوشت شد. در ۱۶ می ۱۹۱۸ جمهوری گرجستان از روسیه تزاری اعلام استقلال کرد و در اواخر ژوئن ۱۹۱۷ به آبخازیا حمله کرد و تا سال ۱۹۲۱ منطقه آبخازیا را زیر سلطه و کنترل خود داشت (Mihalkanin, 2004: 144).

با آغاز روند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تنش‌های قومی میان آبخازها و گرجی‌ها بالا گرفت. آبخازها خواهان آن بودند که منطقه آبخازیا یک جمهوری مستقل شود و از این مسئله هراس داشتند که در کشور جدید گرجستان به اقلیتی محروم از قدرت تبدیل شوند. گروهی از روشنفکران آبخاز در ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۸ خواهان الحاق آبخازیا به جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه شدند (عزیزی، ۱۳۹۸: ۷۰). پس از فروپاشی اتحاد شوروی، گرجستان پس از برگزاری همه‌پرسی در ۹ آوریل ۱۹۹۱ اعلام استقلال کرد و در ۲۱ فوریه ۱۹۹۲، قانون اساسی زمان اتحاد جماهیر شوروی را ملغی کرد و قانون اساسی جمهوری دموکراتیک گرجستان مصوب ۱۹۲۱ را احیا کرد که حاوی مقرراتی در خصوص خودمختاری آبخازیا بود، اما وضعیت حقوقی آن را به صورت دقیق معین نمی‌کرد. این امر از سوی رهبران آبخازها به معنای آغاز روند لغو خودمختاری‌شان تلقی شد و اعلام کردند که قانون اساسی ۱۹۲۵ باید احیا شود که براساس ماده ۴ مقرر شده بود «آبخازیا با جمهوری سوسیالیستی شوروی گرجستان براساس معاهده اتحاد ویژه‌ای متحد می‌شود و بر پایه‌ای مساوی، فدراسیونی را تشکیل می‌دهند» (Potier, 2000: 11).

سربازان گرجی در ۱۴ آگوست ۱۹۹۲ به منطقه آبخازیا حمله کرده و شهر سوخومی را تصرف کردند.

اما در جولای ۱۹۹۳، شورشیان تجزیه طلب موفق شدند سوخومی را بازپس گیرند. سال ۲۰۰۸ دولت گرجستان حمله‌ای گسترده علیه آبخازیا تدارک دید که با مداخله نظامی روسیه عقیم ماند. گرجستان در این سال‌ها تا سال ۲۰۰۸ بارها روسیه را متهم کرد که به جدایی‌طلبان آبخازیا کمک کرده و برای مردم آبخازیا گذرنامه صادر می‌کند. شایان ذکر است که روسیه نیز در ۱۰ آگوست نزدیک به ۹ هزار نیرو وارد منطقه آبخازیا کرد و نیروهای باقی‌مانده گرجی از آبخازیا بیرون رانده شدند (عزیزی، ۱۳۸۹: ۷۲).

۲.۶. جمهوری اوستیای جنوبی

اوستیای جنوبی^۱ با مساحت ۱۵۰۶ کیلومتر مربع در قسمت جنوبی منطقه قفقاز واقع است و نزدیک به ۷۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. بیشتر مردم این منطقه، مسیحی ارتدوکس هستند و اقلیتی مسلمان نیز در اوستیا زندگی می‌کنند. اوستیای جنوبی با رشته‌کوه‌هایی از قسمت شمالی (که بخشی از فدراسیون روسیه و پرجمعیت‌تر است) جدا شده است. مردم این منطقه به زبانی متفاوت از گرجی‌ها (زبان اوستیایی) صحبت می‌کنند. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۰۷، اوستیای جنوبی به بخشی از «جمهوری دموکراتیک منشویک گرجستان» تبدیل شد و بخش شمالی جزئی از «جمهوری شوروی تیرک»^۲ شد. پس از حمله ارتش سرخ بلشویک در سال ۱۹۲۱، منطقه خودمختار اوستیای جنوبی در چارچوب جمهوری گرجستان در آوریل ۱۹۲۲ ایجاد شد. مردم اوستیا در زمان اتحاد شوروی از خودمختاری نسبی برخوردار بودند و در مدارس به زبان خود آموزش می‌دیدند (Potier, 2000: 13).

در اواخر دهه ۱۹۸۰ و با گسترش و افزایش احساسات ملی‌گرایانه در تمام جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی، جبهه مردمی اوستیای جنوبی در ۱۹۸۸ ایجاد شد و در نوامبر ۱۹۸۹ شورای محلی اوستیا از شورای رهبری گرجستان تقاضا کرد که وضعیت این منطقه به جمهوری خودمختار ارتقا یابد. با رد این تقاضا، مقامات اوستیای جنوبی در ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۰ خود را به‌عنوان جمهوری دموکراتیک اوستیای جنوبی در چارچوب اتحاد جماهیر شوروی اعلام کردند. گرجستان نیز در واکنش به این بیانیه، خودمختاری اوستیا را لغو کرد و همین مسئله سبب ایجاد درگیری و نبرد میان طرفین شد. پس از انحلال رسمی اتحاد جماهیر شوروی، رهبران اوستیای جنوبی متعاقب برگزاری همه‌پرسی در مورخ ۲۹ می ۱۹۹۲ اعلام استقلال کردند.

سرانجام دولت ساکاشویلی در ۷ آگوست ۲۰۰۸ تصمیم گرفت تا به وضعیت استقلال عملی این منطقه پایان دهد و در این روز تانک‌های گرجستان با حمایت نیروی هوایی آن کشور وارد منطقه اوستیای جنوبی شدند. روز بعد روسیه با ارسال سربازان خود، نیروهای گرجی را از اوستیا بیرون راند و اقدام به بمباران

1. South Ossetia

2. Terek Soviet Republic

مناطق از خاک گرجستان کرد و حتی وارد منطقه غربی گرجستان شدند. به دنبال وقوع جنگ، مردم در اوستیای جنوبی و آبخازیا در ۲۱ آگوست ۲۰۰۸ به ترتیب در شهرهای تسخینوالی و سوخومی گردهمایی بزرگی ترتیب دادند و از رئیس‌جمهور روسیه، مدودف و پارلمان روسیه تقاضا کردند که آنها را به عنوان دولت شناسایی کنند (عزیزی، ۱۳۸۹: ۷۳).

دومای روسیه نیز بلافاصله در ۲۵ آگوست ۲۰۰۸ به تقاضاهای دو رئیس‌جمهور پاسخ مثبت داد و با تصویب قانونی از مدودف درخواست کرد که استقلال دو منطقه را شناسایی و با آنها رابطه دیپلماتیک برقرار کند. مدودف، رئیس‌جمهور روسیه نیز روز بعد با صدور فرمان‌های شماره ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ به ترتیب، استقلال جمهوری‌های آبخازیا و اوستیای جنوبی را شناسایی کرد (عزیزی، ۱۳۸۹: ۷۳).

۲.۷. دولت خودخوانده سومالی‌لند

مساحت کنونی دولت سومالی‌لند، ۱۷۶۱۲۰ کیلومتر مربع است و سه‌ونیم میلیون نفر جمعیت دارد. گفتنی است که سرزمین کنونی سومالی^۱ در سده نوزدهم، آماج تهاجم کشورهای استعمارگر اروپایی بود. بخش شمالی کشور با عنوان «سومالی‌لند»^۲ تحت استعمار بریتانیا قرار داشت، بخش جنوبی سومالی نیز از سوی ایتالیا اداره می‌شد و در فهرست سرزمین‌های دسته «ب» شورای قیمومت سازمان ملل متحد قرار داشت. منطقه شمالی تحت عنوان سومالی‌لند بریتانیا در ۲۶ ژوئن ۱۹۶۰ به عنوان سومالی‌لند به استقلال رسید. منطقه جنوبی نیز که تحت قیمومت ایتالیا قرار داشت، در اول جولای ۱۹۶۰ استقلال پیدا کرد و در همین روز اول جولای، دو منطقه شمالی و جنوبی (مناطق تحت استعمار بریتانیا و ایتالیا) در سال ۱۹۶۰ متحد شدند و به عنوان دولتی واحد به استقلال دست یافتند (Arieff, 2008: 65)، اما مردم سومالی معتقدند که دو بخش مذکور، دربردارنده تمام سرزمین تاریخی سومالی نیست. آنها معتقدند که بخش دیگری نیز از سرزمین سومالی قدیم در شمال شرقی آن کشور، در تصرف دولت استعمارگر فرانسه بود و تحت عنوان جیبوتی در سال ۱۹۷۷ به استقلال دست یافت. ملی‌گرایان سومالی معتقدند که علاوه بر جیبوتی، مناطق دیگری از آن کشور نیز از سوی استعمارگران در اختیار دول همسایه سومالی قرار گرفته است.

به صورت مشخص، ملی‌گرایان اعتقاد دارند که منطقه «اوگادن» در شرق اتیوپی، محل سکونت سومالی‌تبارها بوده و در مناطقی از شمال کنیا نیز مردم سومالی‌تبار سکونت داشته و این مناطق به دولت سومالی تعلق دارد. در راستای همین ادعاها بود که در سال ۱۹۷۸ حکومت ژنرال محمد سعید باره، وارد

۱. واژه سومال به معنای دوشیدن شیر از گاو و بز است که بنیاد اقتصاد و معیشت مردم سومالی بر دامداری متکی است. به نقل از حاشی عبدالرحمن، ۱۳۹۷: ۹۲.

جنگی با اتیوپی بر سر منطقه اوگادن شد که با شکست سومالی به پایان رسید (Kreijen, 2004: 67). از زمان استقلال سومالی در سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹، حکومتی غیرنظامی در سومالی حاکم بود، تا آنکه در سال ۱۹۶۹ کودتای نظامی به رهبری ژنرال محمد سعید باره حکومت غیرنظامیان را ساقط کرده و با حمایت اتحاد جماهیر شوروی تا دو دهه بعد، بر آن کشور حکمرانی کرد (Carroll, 1993: 65).

در سال ۱۹۹۱ با اتحاد تمامی مخالفان رژیم محمد سعید باره، حکومت مرکزی ساقط شد، اما مخالفان نتوانستند بر سر تشکیل حکومتی واحد و یکپارچه به توافق دست یابند. بخش شمالی سومالی، تقریباً در همان محدوده سرزمینی که تحت استعمار بریتانیا قرار داشت، در ۱۶ می ۱۹۹۵ به‌عنوان کشور سومالی‌لند اعلام استقلال کرد، اما تاکنون از سوی هیچ دولتی در جهان، شناسایی نشده است (Kreuter, 2010: 364).

۳. جایگاه قانونی دولت‌های خودخوانده

نظام حقوق بین‌الملل به‌صورت سنتی از معیار کنترل مؤثر در شناسایی و پذیرش دولت‌های جدید استفاده کرده است (Grzybowski, 2017: 410)، اما شاهد تغییراتی در این روند به‌ویژه در چند دهه اخیر هستیم و برخی واحدهای سیاسی، علی‌رغم ادعای استقلال و اعمال کنترل مؤثر بر سرزمین و جمعیت مربوط، مورد شناسایی جامعه بین‌المللی قرار نگرفته‌اند و لازم است به توضیح نظریه جدیدی در خصوص شناسایی دولت‌ها بپردازیم که بتواند عدم شناسایی دولت‌های خودخوانده را توضیح دهد.

جایگاه و موقعیت هریک از دولت‌های خودخوانده و نیز دلایلی که به‌منظور اثبات مشروعیت قانونی خود اقامه می‌کنند، از یکدیگر بسیار متفاوت است.

در خصوص تایوان، با وضعیت خاصی در نظام حقوق بین‌الملل مواجهیم. با آنکه بیشتر دولت‌ها، جزیره تایوان را بخشی از خاک چین می‌دانند و از شناسایی آن به‌عنوان یک دولت مستقل، خودداری کرده‌اند، اما به‌نظر می‌رسد با اقدام نظامی چین جهت اعاده حاکمیت بر این جزیره نیز مخالف‌اند. ایالات متحده آمریکا در عین حالی که از شناسایی تایوان به‌عنوان یک دولت مستقل، خودداری کرده، اما مانع اقدام عملی چین در تصرف جزیره تایوان نیز شده و خود را متعهد دانسته است که بقای دوفاکتوی دولت تایوان را در برابر چین، تضمین کند. مضاف بر آنکه کنگره ایالات متحده آمریکا نیز با تصویب قانون «روابط با تایوان»، در سال ۱۹۷۹، دولت آمریکا را موظف کرده است تا روابط تجاری، فرهنگی و غیرسیاسی را با تایوان همچنان حفظ کند (Chan, 2009: 486).

با آنکه بند ۴ ماده ۲ منشور، دولت‌ها را تنها از توسل به زور علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دیگر دولت‌ها، منع می‌کند و با همین رویکرد، حقوقدانان چینی، دولت آن کشور را محق به توسل به زور جهت بازگشت تایوان به حاکمیت چین می‌دانند (Chan, 2009: 484). اما برخی حقوقدانان برجسته

بین‌المللی همچون جیمز کرافورد بر این اعتقادند که دولت چین حق استفاده از زور علیه تایوان برای اعاده حاکمیت بر آن سرزمین را ندارد، زیرا بیش از نیم قرن است که حکومتی خودمختار در تایوان تشکیل شده است که بر بیش از چند میلیون نفر حکومت می‌کنند. بنابراین آنها را باید «مردمی مجزا» دانست که حمله نظامی چین به آنها ممکن است صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید کند (Crawford, 2010: 220). در نتیجه، به نظر می‌رسد که وضعیت فعلی دولت دوفاکتوی تایوان بنابر ملاحظات مختلف بین‌المللی، فعلاً باقی می‌ماند و تایوان از نوعی مشروعیت دوفاکتو در نظام بین‌المللی برخوردار است، اما بسیاری از دولت‌ها بنابر ملاحظات روابط قدرت و ترس از قطع رابطه با چین مادر، از شناسایی دوژوره تایوان به‌عنوان دولت مستقل استنکاف می‌کنند.

در مورد جمهوری ترک قبرس شمالی، به نظر می‌رسد که تهاجم نظامی ترکیه و کمک آن کشور به ترک‌های قبرس جهت جدایی، همواره به‌عنوان مبنای حقوقی عدم مشروعیت تشکیل دولت ترک قبرس شمالی عنوان شده است.

در حال حاضر، جامعه بین‌المللی تنها خواهان برپایی نظامی فدرال در قبرس است که منافع جامعه اقلیت قبرسی را تأمین کند و از پذیرش جدایی قبرس و یا الحاق آن به هر کشور دیگری (ترکیه یا یونان) مخالفت می‌کند. شورای امنیت در قطعنامه‌های مختلفی از جمله قطعنامه ۵۵۰ (۱۹۸۴)، قطعنامه ۹۳۹ (۱۹۹۴)، قطعنامه ۱۱۴۶ (۱۹۹۷)، قطعنامه ۱۱۶۷ (۱۹۹۷)، قطعنامه ۱۲۱۷ (۱۹۹۸)، قطعنامه ۱۲۵۱ (۱۹۹۹)، قطعنامه ۱۸۱۸ (۲۰۰۸) و قطعنامه ۱۸۴۷ (۲۰۰۸) بر این موضع تأکید کرده است. شاید اگر عامل حفظ موازنه قوا میان ترکیه و یونان نبود، مردم یونانی‌زبان و ترک‌زبان قبرس هر کدام می‌توانستند «اصل تعیین سرنوشت خارجی» خود را اعمال کنند و کشور مستقلی تشکیل دهند یا به دولت خویشاوند همسایه بپیوندند.

همین ملاحظه در مورد واحد سیاسی ترانس نیستریا و نیز منطقه ناگورنو قره‌باغ وجود دارد. اعمال قدرت مؤثر بر این سرزمین توسط مقامات محلی با حمایت دولت‌های خویشاوند همسایه (به ترتیب روسیه و ارمنستان) حاصل شده است. جالب توجه است که در دو مورد اخیر، برخلاف موارد قبرس شمالی، اوستیا و آبخازیا، حتی دولت‌های خویشاوند نیز از شناسایی دولت‌های ترانس نیستریا و ناگورنو قره‌باغ به‌عنوان دولت مستقل، خودداری کرده‌اند.

این موضع‌گیری تحت تأثیر مواضع شورای امنیت بوده است، برای مثال شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور چندین قطعنامه از جمله قطعنامه‌های شماره ۸۲۲، ۸۵۳، ۸۷۴ و ۸۸۴ ضمن تأکید بر لزوم اجتناب طرفین از درگیری و جنگ، بر حفظ تمامیت ارضی دولت جمهوری آذربایجان تأکید کرده و اعلام استقلال جمهوری آرتساخ را به رسمیت نشناخته است. از این رو حتی دولت ارمنستان نیز به سبب لزوم رعایت قطعنامه شورای امنیت، از شناسایی این دولت خودخوانده به‌عنوان کشوری مستقل خودداری کرده

است. شورای امنیت همین موضع را در مورد حفظ تمامیت ارضی جمهوری مولداوی نیز داشته است. پذیرش استقلال جمهوری‌های آبخازیا و اوستیای جنوبی نیز با مخالفت جامعه بین‌المللی مواجه شده است. در واقع، تنها چهار دولت عضو سازمان ملل متحد (جمهوری فدرال روسیه، ونزوئلا، نیکاراگوئه و نائورو) این جمهوری‌ها را به رسمیت شناخته‌اند. این در حالی است که شورای امنیت در ۱۵ آوریل ۲۰۰۸ به اتفاق آرا از جمله با رأی مثبت روسیه قطعنامه ۱۸۰۸ را تصویب کرده و از دول عضو سازمان تقاضا کرده بود که از شناسایی جمهوری‌های جداشده از گرجستان، خودداری کنند.^۱

شایان ذکر است که جمهوری‌های خودخوانده ترانسنیستریا، آرتساخ، آبخازیا و اوستیای جنوبی، همدیگر را شناسایی می‌کنند و با توجه به روابط نزدیکی که با فدراسیون روسیه از لحاظ ارتباط زبانی و یا روابط سیاسی دارند، به پشتیبانی رسمی و یا ضمنی این ابرقدرت مستظهرند. اما رویکرد غالب حقوقدانان بین‌المللی آن است که استقلال یک دولت نباید مسبوق به نقض یکی از قواعد امره حقوق بین‌الملل مانند نقض حق تعیین سرنوشت، نژادپرستی یا آپارتاید و یا توسل به زور از سوی دولتی خارجی باشد (Crawford, 2006: 132; Milena, 2011: 210). عدم شناسایی وضعیت‌هایی که حاصل نقض قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل هستند، از جمله تعهداتی است که در طرح مسئولیت بین‌المللی دولت برای تمامی دولت‌ها مقرر شده است (*International Law Commission Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts*, 2001, Articles. 41: paras. 8-9) به نظر می‌رسد که استقلال دولت‌های خودخوانده جمهوری ترک قبرس شمالی، ترانسنیستریا، آرتساخ، آبخازیا و اوستیای جنوبی به دلیل مشارکت دولت‌های خویشاوند آنها در جنگ با حکومت مرکزی، از سوی جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته نشده است.

هرچند این دولت‌های خودگردان، به صورت مؤثر وجود دارند و بر سرزمین و ساکنان خود، اعمال حاکمیت دارند، اما به دلیل موجودیت غیرقانونی‌شان، دولت در مفهوم حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌شوند. بنابراین این واحدهای سیاسی نه به دلیل فقدان عناصر تشکیل دهنده دولت، بلکه به این دلیل که وجود آنها، ناشی از نقض قواعد حقوق بین‌الملل بوده است، شناسایی نمی‌شوند (Dugard & Raic, 2006: 131). البته این نقد بر ایده عدم شناسایی این دولت‌های خودخوانده که به صورت مؤثر، وجود دارند، نیز وارد است که عدم شناسایی، این واحدهای سیاسی را در خلأ قرار خواهد داد (رنجبریان و فرحزاد، ۱۳۹۴: ۲۶۴). این مسئله ممکن است صلح و امنیت بین‌المللی و حداقل امنیت منطقه‌ای را با مخاطرات جدی روبه‌رو کند (Okeowo, 2008: 153).

عدم شناسایی دولت تایوان نیز به دلیل جایگاه مهم دولت چین به منزله یکی از قدرت‌های بزرگ جهانی و عضویت دائم آن در شورای امنیت توجیه‌شدنی است. تهدید سایر دولت‌ها به عواقب جدی

1. Security Council Resolution 1808 (SC/9299), 15 April 2008, paras. 1-2

شناسایی استقلال تایوان که به قطع روابط دوجانبه با چین خواهد انجامید، سبب شده است که جز برخی دولت‌های کوچک آمریکای لاتین و یا دولت‌های جزیره‌ای واقع در دریای کارائیب که به دلیل بعد مسافت، روابط خاصی با چین ندارند، سایر دولت‌ها مایل نباشند که ریسک قطع روابط با چین را به بهای شناسایی دولت کوچک تایوان بپذیرند.

در میان تمامی دولت‌های خودخوانده، وضعیت سومالی‌لند، نسبت به دیگران متفاوت است. تأسیس این دولت، مسبوق به توسل به زور از سوی دولتی خارجی نبوده و مردم آن سامان توانسته‌اند به صورت خودجوش از سومالی جدا شوند. همچنین توجه به این واقعیت لازم است که سرزمین کنونی سومالی‌لند، قبلاً تحت استعمار بریتانیا بوده است. سومالی‌لند در سال ۱۹۶۰ به استقلال دست یافت و سپس پنج روز پس از استقلال، به قسمت جنوبی سومالی پیوست که از قیمومت ایتالیا آزاد شده بود و در نتیجه اتحاد مذکور، دولت متحد سومالی تشکیل شد. موافقان قانونی بودن تشکیل دولت سومالی‌لند معتقدند که اتحاد دو بخش سومالی در سال ۱۹۶۰ بدون برگزاری همه‌پرسی انجام گرفته است و نظر به اینکه هر یک از بخش‌های مذکور، یک واحد مستعمره مجزا بوده‌اند، حق مجزای هر کدام به اعلام استقلال، کماکان پابرجاست (Kreuter, 2010: 382).

این دسته از حقوقدانان به نظریه «مؤثر بودن» موجودیت دولت استناد می‌کنند و معتقدند که حکومت مستقر در بخش شمالی سومالی (سومالی‌لند) به دلیل حمایت قبایل مختلف از ثبات بالایی برخوردار است و در «دولت ناتوان یا شکست‌خورده»^۱ سومالی، دولت مؤثر و باثبات سومالی‌لند را می‌بایست کشوری مشروع دانست (Eggers, 2007: 220). نگارنده معتقد است با توجه به اینکه هیچ دولت ثالثی به سومالی‌لند برای کسب استقلال، مساعدت نرسانده و جدایی این منطقه به صورت خودجوش روی داده است، عدم شناسایی این واحد سیاسی از سوی سایر دولت‌ها تنها براساس ملاحظات سیاسی انجام می‌گیرد و مبنای حقوقی ندارد.

شایان ذکر است که در نظریه مشورتی کوزوو، دیوان بین‌المللی دادگستری از رهیافتی حمایت کرد که به موجب آن، حفظ تمامیت ارضی دولت‌ها در روابط داخلی کشورها اعمال نمی‌شود. دیوان خاطر نشان ساخت: «حدود اصل تمامیت ارضی به قلمرو روابط بین دولت‌ها محدود می‌شود» (ICJ Advisory Opinion, Kosovi Case, 2010: para.80).

به عبارت دیگر، جوامع فروملی، تعهدی به رعایت اصل تمامیت ارضی در برابر حکومت مرکزی ندارند، مگر آنکه دولتی خارجی به آنها در این زمینه کمک کرده باشد. در فرض اخیر، اقدام دولت ثالث در دست‌اندازی به تمامیت ارضی آن دولت، مشمول ممنوعیت مندرج در بند ۴ ماده ۲ منشور خواهد بود.

1. Failed state

2. ICJ Advisory Opinion, Accordance with international law of the unilateral declaration of independence in respect of Kosovo, 22 July 2010, para.80

استدلال دیگر مدافعان قانونی بودن استقلال سومالی‌لند، آن است که به دلیل فروپاشی حکومت مرکزی و ایجاد وضعیت «دولت ناتوان»، مردم ساکن در سومالی‌لند امکان اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی در چارچوب کشور سومالی را نداشته‌اند، از این رو به‌عنوان یک راه‌حل جبرانی، حق جدا شدن از سومالی و تشکیل کشور مستقل را دارند. شایان ذکر است که مردم ساکن در سومالی‌لند به قبیله «اسحاق»^۱ تعلق دارند که یکی از قبایل بزرگ آن کشور است. مردم قبیله اسحاق در زمان حکومت سعیدباره تحت اذیت و آزار قرار داشتند.

در هر حال، صرف‌نظر از اختلاف نظر حقوقدانان در مورد مشروعیت یا عدم مشروعیت دولت سومالی‌لند، این واحد سیاسی بیش از سی سال است که به‌عنوان دولتی دوفاکتو در شاخ آفریقا قرار دارد و برخی دولت‌ها با این واحد سیاسی، روابط اقتصادی و بازرگانی نیز دارند، هرچند هیچ دولتی با این واحد سرزمینی، رابطه سیاسی و دیپلماتیک ندارد. در مجموع، به نظر می‌رسد که دولت سومالی‌لند تاکنون توانسته است واحد سیاسی مؤثر و موفقی را به نمایش بگذارد و تنها عامل احتیاط دولت‌ها در شناسایی این دولت، آن است که نگرانی از دومینوی تجزیه‌طلبی در جهان را دارند (Lalos, 2011: 810).

نتیجه‌گیری

مجموع مساحت هفت دولت خودخوانده بیش از ۲۲۵ هزار کیلومتر مربع است و ۲۸ میلیون نفر تحت حاکمیت عملی این دولت‌های خودخوانده زندگی می‌کنند. برخی از این دولت‌های خودخوانده از سوی تعداد محدودی دولت‌ها شناسایی و برخی دیگر از سوی هیچ دولتی شناسایی نشده‌اند. برای مثال دولت تایوان توسط ۱۵ دولت، دولت‌های اوستیای جنوبی و آبخازیا نیز تنها از سوی چهار دولت و جمهوری ترک قبرس شمالی نیز تنها توسط دولت ترکیه شناسایی شده‌اند. از سوی دیگر، واحدهای سیاسی دیگر یعنی جمهوری ترانس نیستریا، جمهوری آرتساخ و سومالی‌لند از سوی هیچ دولتی به رسمیت شناخته نشده‌اند.

عدم شناسایی دولت‌های خودخوانده نشان از این واقعیت دارد که معیار سنتی «اعمال کنترل مؤثر» که در دوران استقلال کشورهای آمریکای لاتین و مرکزی از دول استعمارگر اروپایی تا مدت‌ها در نظام حقوق بین‌الملل به‌عنوان قاعده قابل اعمال در شناسایی دول جدیدالتأسیس، پذیرفته شده بود، جای خود را به معیار «مشروعیت و قانونی بودن» داده است. بنابراین دولت‌هایی که تشکیل آنها مسبوق به نقض یکی از قواعد امره حقوق بین‌الملل مانند توسل به زور از سوی دولتی خارجی بوده باشد، از سوی جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته نخواهد شد. عدم شناسایی دولت‌های خودخوانده همچون جمهوری ترک قبرس شمالی، ترانس نیستریا، آبخازیا و اوستیای جنوبی و همچنین جمهوری آرتساخ، بر همین اساس قابل تحلیل است.

دولت‌های سومالی‌لند و تایوان در نتیجه تجاوز دولتی خارجی تأسیس نشده‌اند و عدم شناسایی آنها را باید در دلایل دیگر جست‌وجو کرد. عدم شناسایی دولت خودخوانده سومالی‌لند را باید از دریچه هراس دولت‌های ناهمسان قاره آفریقا از اوج‌گیری دومینوی جدایی‌طلبی در صورت شناسایی این دولت، نگریست. با توجه به این واقعیت که بسیاری از دولت‌های آفریقایی (جز سه دولت بوتسوانا، لسوتو و سوازیلند)، کشورهایی ناهمسان از نظرگاه قومی و فرهنگی‌اند، شناسایی استقلال سومالی‌لند، می‌تواند دیگر جوامع فروملی را به جدایی از دولت مرکزی تشویق کند.

در نهایت، عدم شناسایی دولت تایوان را نیز باید در معادلات قدرت جست‌وجو کرد. دولت‌های جهان مایل نیستند روابط اقتصادی و سیاسی با دولت بزرگ و قدرتمند چین را فدای شناسایی دولت کوچک تایوان کنند.

از سوی دیگر، هرچند این دولت‌های خودخوانده از سوی جامعه بین‌المللی شناسایی نشده‌اند، اما شورای امنیت و جامعه بین‌المللی، از میان بردن این واحدهای سیاسی را از طریق حمله نظامی به مصلحت نمی‌داند و خواهان حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلاف میان حکومت مرکزی و دولت‌های خودخوانده به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز و اعطای خودگردانی پیشرفته به این مناطق است تا ضمن حفظ هویت متمایز مردم ساکن در این سرزمین‌ها، تمامیت ارضی دولت‌های مادر نیز حفظ شود.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. شاحیدر، عبدالکریم؛ مویدیان، امینه (۱۳۹۴)، وضعیت حقوقی دولت‌های خودخوانده در حقوق بین‌الملل، تهران: مجد.
۲. ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۸)، حقوق بین‌الملل عمومی، چ شصت‌وپنجم، تهران: گنج دانش.

ب) مقالات

۳. رنجبریان، امیرحسین؛ فرحزاد، مهسا (۱۳۹۴)، «تحولات عناصر تشکیل دولت: از مؤثر بودن به مشروعیت»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۵، ش ۲، ص ۲۷۲-۲۵۵.
۴. زمانی، قاسم (۱۳۹۴)، «ماهیت حقوقی داعش در حقوق بین‌الملل: دولت یا بازیگر غیردولتی»، فصلنامه دولت پژوهی، سال اول، ش ۱، ص ۱۳۱-۱۱۳.
۵. عزیز، ستار (۱۳۸۹)، «موضع و دلایل حقوقی روسیه در شناسایی جمهوری‌های آبخازیا، اوستیای جنوبی و عدم شناسایی کوزوو»، مجله حقوقی بین‌المللی، ش ۴۲، بهار-تابستان، ص ۶۵-۸۷.

ج) پایان‌نامه‌ها

ع. حاشی عبدالرحمن، سعدیه (۱۳۹۷)، حق تعیین سرنوشت مردم سومالی‌لند، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی.

۲. انگلیسی**A) Books**

1. Bahcheli, Tozun (2004), " Under Turkey's wings: The Turkish Republic of Northern Cyprus, the struggle for international acceptance", in: Tozun Bahcheli, Barry Bartmann and Henry Srebrnik (eds.), *De Facto States: The quest for sovereignty*, Routledge, pp.164-186.
2. Brownlie Ian (1998), *Principles of Public International law*, Oxford University Press, fifth Edition.
3. Conforti, Benedetto & Focarelli, Carlo (2016), *The Law and Practice of the United Nations*, Fifth Revised Edition, Edited by Niels Blokker Leiden; Boston: Brill Nijhoff.
4. Crawford, James (2006), *the Creation of States in International Law*, Cambridge University Press.
5. Dugard, John & David Raić (2006), "The Role of Recognition in the Law and Practice of Secession", in: Marcelo G. Kohen (eds.), *Secession: International Law Perspectives*, Cambridge University Press. pp.94-137.
6. Fabry, Mikulas (2010), *Recognizing States: International Society and the Establishment of New States since 1776*, Oxford University Press.
7. Kreijen, Gerard (2004), *State Failure, Sovereignty and Effectiveness: Legal Lessons from the Decolonization of Sub-Saharan Africa*, Martinus Nijhoff Publishers.
8. Mihalkanin, Edward (2004), " The Abkhazians: A national minority in their own homeland", in: Tozun Bahcheli, Barry Bartmann and Henry Srebrnik (eds.), *De Facto States: The quest for sovereignty*, Routledge, pp.143-163.
9. Potier, Tim (2000), History of the Conflicts in Nagorno-Karabakh, Abkhazia and South Ossetia", *Conflict in Nagorno-Karabakh, Abkhazia and South Ossetia: A Legal Appraisal*, The Hague/ Boston: Kluwer Law International.
10. Raic, David (2002), *Statehood and the Law of Self- Determination*, The Hague (The Netherlands), Kluwer Law International.
11. Roper, D. Steven (2004), " From frozen conflict to frozen agreement: The unrecognized state of Transnistria", in: Tozun Bahcheli, Barry Bartmann and Henry Srebrnik (eds.), *De Facto States: The quest for sovereignty*, Routledge, pp.102-117.

B) Articles

12. Arieff , Alexis (2008), "De Facto Statehood? The Strange Case of Somaliland", *Yale Journal of International Affairs*, Vol.3, No.2, pp.60-79.
13. Chan, C. W. Phil (2009), "The Legal Status of Taiwan and the Legality of the Use of Force in a Cross-Taiwan Strait Conflict", *Chinese Journal of International Law*, Vol. 8, No. 2, pp. 455–492.
14. Eggers, K. Alison (2007), "When is a State a State? The Case for the Recognition of Somaliland", *Boston College International and Comparative Law Review*, Vol.30, Issue 1, pp.211-222.

15. Grzybowski, Janis (2017), " To Be or Not to Be: The Ontological Predicament of State Creation in International Law", *European Journal of International Law*, Vol. 28, Issue 2, pp. 409–432.
16. Kreuter, Aaron (2010), "Self-Determination, Sovereignty, and the Failure of States: Somaliland and the Case for Justified Secession", *Minnesota Journal of International Law*, Vol. 19, No.2, pp.363-397.
17. Lalos, Dimitrios (2011), " Between Statehood and Somalia: Reflections of Somaliland Statehood", *Washington University Global Studies Law Review*, Vol.10, Issue 4, pp.789-812.
18. Milena, Sterio (2011), "A Grotian Moment: Changes in the Legal Theory of Statehood", *Denver Journal of International Law and Policy*, Vol. 39, Issue 2, pp. 209-238.
19. Okeowo, Demola (2008), "Statehood, Effectiveness and the Kosovo Declaration of Independence", *available at: http://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1316445*.
20. Weller, marc (1992), "The International Response to the Dissolution of the Socialist Federal Republic of Yugoslavia", *American Journal of International Law*, Vol.86, Issue 3, pp.569.607.

C) Other Documents and cases

21. ICJ Advisory Opinion, Accordance with international law of the unilateral declaration of independence in respect of Kosovo, 22 July 2010
22. ILC Ybk 1956/II, 107.
23. ILAŞCU AND OTHERS v. Moldova and Russia Judgment, 2004.
24. International Law Commission Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts, 2001.